

ملحق (2):

بيان فساد بعض الاعتقادات الباطلة في صفات خليفة الله

پیوست دوم:

بيان فساد برخی اعتقادات باطل در مورد ویژگی‌های خلیفه‌ی خداوند

يوجد في هذا الزمان للأسف بعض الجهلة ممن ينزون على المنابر ويحاولون خداع بعض الناس، ويقولون - استناداً لروايات آحاد أو مكذوبة على آل محمد (عليهم السلام) أو لفهمهم السقيم لبعض الروايات - أنّ الحجة أو خليفة الله في أرضه أو النبي أو الإمام له صفات إعجازية يتصف بها دائماً، وهي ملازمة له وترافقه دائماً وفي جميع أحواله، وبها يعرف أنه حجة الله.

متأسفانه در این زمان برخی افراد نادان وجود دارند که بر فراز منابر قصد فریب مردم را دارند و بر اساس روایات واحد یا روایاتی که به دروغ به آل محمد (ع) بسته شده است یا فهم بیمارشان نسبت به برخی از روایات، می‌گویند: حجت یا خلیفه‌ی خداوند در زمین یا پیامبر یا امام، خصوصیات معجزه‌آسایی دارد که همیشه با آن توصیف می‌شود. این خصوصیتی است که همیشه و در همه‌ی حالات با اوست و به این ترتیب مشخص می‌شود که او حجت خداوند است.

وهكذا هم يضلون الناس بادعاء أنّ هذه هي صفات الإمام الملازمة له والتي يعرف بها، وهم في الحقيقة انتقائيون، حيث إنهم لما وجدوا أنّ بعض هذه الأمور مقرزة ولا يقبلها أحد من الناس [828]؛ أخذوا ينتقون منها ما يمكنهم تمريره بصورة أو بأخرى، ويتركون بقية التفاهات التي لا يمكن تمريرها حتى على السفهاء.

این چنین آنان مردم را با این ادعا گمراه می‌کنند که این خصوصیات همیشگی امام است که با آن شناخته می‌شود. اما در واقع آنان تنها می‌توانند این خصوصیات را به صورت گزینش شده به مردم بگویند، چرا که برخی از این خصوصیات، سبب تنفر مردم می‌شود و کسی آن را نمی‌پذیرد. ([829]) به همین دلیل آنان تنها بعضی از این خصوصیت‌ها را که امکان توجیه دارد، به مردم می‌گویند و بقیه را رها می‌کنند.

ومن هذه الأمور التي يحاولون تمريرها على أنها صفات ملازمة للإمام أو خليفة الله هي: أن خليفة الله أو الإمام لا يخرج منه ما يخرج من بقية البشر من فضلات، وأنه ليس له ظل، وأنه يؤثر بالحجر ولا يؤثر بالرمل، وأن السباع لا تأكل لحمه!

از جمله مسائلی که جزو صفات همیشگی امام یا خلیفه خداوند ذکر می‌کنند، این است که از خلیفه‌ی خداوند یا امام، فضولاتی که از بقیه‌ی انسان‌ها خارج می‌شود، بیرون نمی‌آید و او سایه ندارد و جای پایش روی سنگ باقی می‌ماند و در خاک نرم باقی نمی‌ماند و درندگان گوشتش را نمی‌خورند!

وأؤكد هنا أنهم يعتقدون أنها صفات ملازمة للإمام تحدث دائماً وباستمرار، وليس معجزة وقتية قد تحدث مع أحد الحجج كما تحولت العصا إلى أفعى مع موسى (عليه السلام)، وقد لا تحدث مع حجة آخر في زمن آخر.

در این جا تأکید می‌کنم که آنان اعتقاد دارند که این صفات همیشگی امام است که دائماً و پیوسته رخ می‌دهد و معجزه‌ی موقت نیست که گاهی برای یکی از حجج الهی اتفاق می‌افتد، و در زمان دیگری برای حجت دیگر اتفاق نمی‌افتد، مانند آن که عصای موسی (ع) تبدیل به مار شد.

ولأنّ الأمر كما يبدو ملتبساً على بعضهم فهم يحتاجون توضيح هذه المسألة، ولعل أهم ما يجب الالتفات إليه في هذا الخصوص هو أنّ الأساس في الاعتقاد الإسلامي هو القرآن، أما الروايات فتعرض على القرآن، فإذا خالف فهمهم للروايات أو ظاهر الروايات النص القرآني؛ فهي إما روايات لم يقلها آل محمد، كما صرحوا هم (عليهم السلام) أنّ ما يخالف القرآن لم يقلوه وهو مكذوب عليهم. وإما أنّ الروايات ليست على ظاهرها ولها تأويل يوافق القرآن.

همان طور که روشن است، این مسئله برای آنان شبهه و اشتباه شده است، و به همین دلیل نیاز به توضیح این مسئله دارند. چه بسا مهم‌ترین چیزی که در این مورد باید به آن توجه کرد این است که اصل و اساس در اعتقاد اسلامی، قرآن است و روایات بر قرآن عرضه می‌شوند. وقتی ظاهر روایات یا فهم آنان از روایات با نص قرآنی مخالفت داشته باشد، یا این روایات از آل محمد (ع) صادر نشده است، -همان طور که ایشان (ع) تصریح نمودند که آنچه را که با قرآن مخالفت دارد، آنان بیان نکرده‌اند و به دروغ به آنان نسبت داده شده است- و یا روایاتی است که معنای ظاهری آن مورد نظر نیست و تأویلی موافق با قرآن دارد.

وسأعرض أولاً ما يدعون من صفات ملازمة لخليفة الله وبها يعرف كما يدعون على الحكمة والواقع الذي عرفه ملايين الناس الذين عاشوا مع خلفاء الله فيما مضى. ولنرى هل يمكن تصنيفها بحسب فهمهم ضمن نطاق الحكمة، وهل هي فعلاً صفات اتصف بها خلفاء الله على الدوام وظهرت لملايين الناس ونقلها الناس جيلاً عن جيل؟! ثم سأعرضها على القرآن.

ما ابتدا خصوصیات همیشگی را که ادعا می‌کنند خلیفه‌ی خداوند با آن شناخته می‌شود، بر حکمت و واقعیتی که میلیون‌ها نفر مردمی که با خلفای خداوند زندگی می‌کردند و آن را می‌شناسند عرضه می‌کنیم تا ببینیم آیا بر اساس فهم آنان می‌توان این خصوصیت‌ها را جزو محدوده‌ی حکمت شمرد و آیا در عمل جزو صفاتی است که خلفای خداوند همیشه دارای آن هستند و آن را به میلیون‌ها نفر

از مردم نشان داده‌اند و مردم آن را نسل به نسل نقل نموده‌اند؟ سپس آن را بر قرآن عرضه می‌کنیم:

مسألة أن المعصوم يتصف بأنه ليس له ظل: معصوم سایه ندارد

إذا كان فقط جسم خليفة الله في أرضه ليس له ظل وملابسه لها ظل؛ لا يتحقق ما يريدون من أن الإمام ليس له ظل، حيث لا فائدة من كون جسم الإمام بلا ظل، فالإمام يسير بملابسه أمام الناس وبالتالي فالمهم أن تكون ملابسه بلا ظل. اگر فقط جسم خلیفه‌ی خداوند در زمین سایه نداشته باشد و لباس هایش سایه داشته باشد، چیزی که می‌خواهند، یعنی این که امام سایه ندارد، محقق نمی‌شود. از این جهت که سایه نداشتن جسم امام، سودی ندارد. امام با لباس هایش در مقابل مردم حرکت می‌کند و مهم این است که لباس هایش نیز بدون سایه باشد.

وأيضاً: لا يكفي أن تكون ملابسه مرة واحدة بلا ظل، بل لابد أن تتصف أيضاً بهذه الصفة كل ملابس يلبسها الإمام، أي أنه كلما غير ملابسه فإن الملابس التي يلبسها ليس لها ظل.

همچنین کافی نیست که یک بار لباس‌های معصوم بدون سایه باشد. بلکه همه‌ی لباس‌هایی را که امام می‌پوشد، باید این صفت را داشته باشند. یعنی هر وقت ایشان لباس هایش را تغییر می‌دهد، لباس‌های دیگری که می‌پوشد، نیز نباید سایه داشته باشند.

أيضاً: لابد من الانتباه إلى أن ملابس الإمام بما أنها تتصف - بحسبهم - بأنها بلا ظل مثله تماماً، فلا بد أنها عندما تغسل وتوضع تحت أشعة الشمس أيضاً تكون بلا

ظل، أو تحصل معجزة جديدة وترفع صفة (ليس لها ظل) عنها، وهكذا نحتاج إلى معاجز لا عد لها.

همچنین باید دقت نمود که بر اساس نظر آنان، چون لباس‌های امام کاملاً بدون سایه هستند، باید موقعی که شسته می‌شوند و زیر نور خورشید قرار داده می‌شوند، نیز بدون سایه باشند، یا معجزه‌ی جدیدی ایجاد شود و صفت «سایه نداشتن» از آن گرفته شود. این چنین است که به معجزاتی نیازمندیم که از نظر تعداد نامحدودند.

أيضاً: الملابس إذا أعطاهَا أو أعارها الإمام إلى غيره من الناس؛ لآبد أن يصبَح لها ظل، وهذه أيضاً تحتاج معجزة جديدة لرفع صفة (إنها ليس لها ظل).
همچنین اگر امام، این لباس‌ها را به سایر مردم ببخشد یا امانت دهد، باید سایه‌دار شود و این مسئله نیز به معجزه‌ی جدیدی برای از بین رفتن صفت «سایه نداشتن» نیاز دارد.

وأيضاً: عمامة المعصوم لآبد أن تكون ليس لها ظل ولا تستثنى، وإلا لأصبح له ظل وهو ظل عمامته، ولأنها - كما يعلم الجميع - لا يلبسها العرب للزينة فقط، بل العمامة يلبسونها لتقيهم لهيب شمس الصحراء القاتل خصوصاً في الصيف، فلو كانت بلا ظل فهذا يعني أن تخرقها أشعة الشمس، وبالتالي فعندما كان يخرج الأئمة في صيف الحجاز والعراق اللاهب لا تنفعهم العمامة شيئاً على القول إنها بلا ظل، أي أن أشعة الشمس تخرقها وتعذب الأئمة (عليهم السلام) بحرارة قد يصل تأثيرها إلى الموت إذا ساروا تحت لهيب الشمس مباشرة لفترة من الزمن، كما سار الحسين من الحجاز إلى العراق، وبالتالي يحتاجون معجزة أخرى تمنع عنهم الأذى والموت.

همچنین عمامه‌ی معصوم نیز نباید سایه داشته باشد و استثنا هم نداشته باشد. وگرنه سایه‌دار می‌شود و سایه‌ی عمامه‌ی ایشان مشخص می‌گردد. همان‌طور که می‌دانیم، عرب عمامه را فقط برای زینت نمی‌پوشد. بلکه عمامه را برای این

می‌پوشند که مانع گرمای گُشنده‌ی خورشید صحرا شود؛ به خصوص در تابستان. اگر عمامه بدون سایه باشد، به این معناست که اشعه‌ی خورشید از آن عبور کرده است؛ و در نتیجه وقتی امامان در تابستان سوزان حجاز و عراق بیرون می‌رفتند، بنا به این سخن که عمامه‌ی آنان بدون سایه است، عمامه هیچ سودی برای آنان نداشته است. یعنی اگر ایشان برای مدتی زیر نور خورشید راه می‌رفتند، اشعه‌ی خورشید از عمامه‌ی آنان عبور می‌کرد و موجب آزار امامان (ع) با حرارت شدیدی می‌شد که تأثیر آن به مرگ منتهی می‌شد. همان‌طور که حسین (ع) از حجاز به سوی عراق رفت و در نتیجه به معجزه دیگری نیازمند هستند که آزار نور خورشید و مرگ بر اثر آن را از آنان باز دارد.

مسألة أن المعصوم يؤثر بالحجر: جای قدم‌های معصوم روی سنگ باقی می‌ماند

يقولون: إن خليفة الله يتصف بأن قدمه لا تؤثر في الرمل وتؤثر في الحجر، وبما أن الأئمة كانوا لا يسيرون حفاة دائماً؛ إذن هذا لا يكفي لتكون هذه صفة معجزة ملازمة لهم ليعرفهم الناس بها، بل لابد من إضافة أن نعل الإمام أيضاً لا يؤثر في الرمل وتؤثر في الحجر لتشمل هذه الصفة الشوارع، وطبعاً إذا كانت هذه الأمور صفات للإمام ملازمة له دائماً كما يقولون؛ فهي تشمل بيوت الناس والأماكن العامة كالمساجد التي يدخلها خليفة الله وأرضها المفروشة بالحجر، والنتيجة كلما دخل الإمام إلى بيت يخرب أرضيته بطبع أقدامه في الحجر، ويضطر أهل الدار لتبديل أرضية البيت، وطبعاً لابد أن يعوضهم الإمام عن تخريبه لدارهم، أو ربما يقول أصحاب هذه النظرية الفذة إن أرضيات بيوت الناس المكسوة بالحجر مستثناة من هذه الصفة التي يتصف بها الإمام، يعني تحصل معجزة عكسية وهي أن الإمام تتبدل صفته الملازمة له فلا يطبع قدمه في الحجر في بيوت الناس.

می‌گویند: خلیفه‌ی خداوند این ویژگی را دارد که گامش در ماسه‌زار تاثیر نمی‌گذارد ولی بر روی سنگ تاثیر می‌گذارد. از این جهت که امامان همیشه با پای برهنه راه نمی‌رفتند، بنابراین کافی نیست که این موضوع صفت معجزه‌آسای همیشگی آنان باشد که مردم آنان را با آن ویژگی بشناسند. بلکه باید اضافه کرد که کفش امام نیز در زمین نرم تاثیر نمی‌گذارد و بر روی سنگ تاثیر می‌گذارد. به این ترتیب این صفت، شامل خیابان‌ها نیز می‌شود. پس اگر این موضوع، چنان که می‌گویند، ویژگی همیشگی و دائمی امام باشد، شامل خانه‌های مردم و مکان‌های عمومی نیز می‌شود، مانند مساجدی که خلیفه‌ی خداوند وارد آن می‌شود و زمینش سنگ فرش شده است. نتیجه این که هر وقت امام وارد خانه‌ای می‌شود، با اثرگذاری گام‌هایش در سنگ‌های زمین، آن را تخریب می‌کند و اهل خانه مجبور به تعمیر زمین خانه می‌شوند. طبعاً امام باید در عوض تخریب خانه‌ی آنان، هزینه‌ی آن را بدهد یا چه بسا صاحبان این نظریه نادر بگویند: زمین‌های خانه‌های مردم که با سنگ پوشیده شده است، از این ویژگی که امام به آن موصوف است، استثناست. یعنی معجزه بر عکس رخ می‌دهد و صفت همیشگی امام، تغییر می‌کند و گامش در سنگ خانه‌های مردم تاثیر نمی‌گذارد.

أمر كثيرة يمكن أن تطرح وتفضح مدى جهل وسفاهة وسذاجة عقول من يعتقد بهذه العقائد الباطلة المنحرفة عن دين الله سبحانه، والمخالفة للقرآن والحكمة والعقل.

امکان مطرح کردن مسائل بسیاری وجود دارد که نادانی و بی‌خردی و سادگی افرادی را که به این اعتقادات باطل و منحرف در مورد دین خداوند سبحان، معتقد هستند، مُفتضح کند. اعتقاداتی که با قرآن و حکمت و عقل مخالفت دارد.

هم يعتقدون أن هذه صفات ترافق الحجة قبل أن يرتقي بعمله وإخلاصه، وترافقه هذه الصفات الإعجازية في كل زمن، أي أنها ترافقه قبل أن يبعث. وإذا قالوا لا فإنهم سينقضون غزلمهم وينتهي الأمر، حيث سيكون معنى هذا أنها معجزات وقتية كغيرها من المعجزات التي قد تحدث وقد لا تحدث، وليست صفات جسمانية ملازمة للحجة في كل حال وزمان كما يدعون. إذن، فهي عندهم صفات مرافقة له قبل أن يمتحن في هذه الدنيا ويثبت إخلاصه ويرتقي إلى مقام يؤهله للرسالة ولخلافة الله في أرضه بعد أن حجب بالجسد في هذا العالم الجسماني عند نزوله إليه، وإذا كان الأمر كذلك؛ إذن فأين الامتحان لهذا الإنسان وهو مفضل بآيات معجزة ملازمة له على الدوام!!!

آنان اعتقاد دارند که این خصوصیتها پیش از ارتقاء حجت‌های الهی با عمل و اخلاص با آنها همراه است و این صفات معجزه‌آسا همیشه قرین آنهاست؛ یعنی حتی پیش از برانگیخته شدن ایشان. اگر بگویند: خیر، آنان ادعایشان را نقض کرده‌اند و کار تمام می‌شود. از این جهت که معنای آن این است که این معجزه‌ی موقت مانند بقیه معجزات است که گاهی اتفاق می‌افتد و گاهی اتفاق نمی‌افتد و مانند صفات جسمانی نیست که طبق ادعای آنان همیشه و در هر حالت و هر زمان همراه با حجت‌هاست. پس این ویژگی به اعتقاد آنان از ویژگی‌هایی است که پس از نزول به عالم جسمانی و در حجاب بدن قرار گرفتن، پیش از امتحان حجت‌ها در این دنیا و ثابت شدن اخلاص ایشان و ارتقاء به مقامی که ایشان را برای رسالت و خلافت خداوند در زمین آماده می‌کند، با آنها همراه است. اگر چنین باشد، این حجت‌ها چگونه امتحان می‌شوند؟ در حالی که این افراد با این نشانه‌های معجزه‌آسای همیشگی، بدون امتحان برتری داده شده‌اند!

وهكذا هم يتهمون الله بأنه غير عادل، يعطى هذا الخليفة الذي رافقته المعجزات ابتداءً الأجر والثواب، كالمؤمن الذي يمتحن بالشهوات ولا ترافقه المعجزات ابتداءً كما رافقت الخليفة بل ويفضل عليه؟ أين عدالة الله إذن؟ كيف تكون العدالة بين

الخلق في دخول الامتحان في هذه الدنيا؛ إذا كانوا يدخلون وأحدهم بيده الإجابات وزيادة، والآخر عنده فقط الأسئلة وعليه أن يجد الإجابات بنفسه، والمصيبة أن الذي فضل بإعطائه الإجابات جاهزة؛ يعطى أجراً أعظم من المسكين الذي ظلم ولم تعط له الإجابات، بحسب عقيدة هؤلاء السفهاء!!!

این چنین آنان خداوند را متهم به عدم عدالت می کنند، چرا که به خلیفه ای که معجزات با او همراه است، پاداش و ثواب در ابتدا به او داده شده است. چرا وی مانند مؤمنی که با شهوات مورد امتحان قرار می گیرد و در آغاز، معجزات با او نیست، مورد امتحان قرار نمی گیرد؟ چرا خلیفه ی خداوند بدون امتحان نسبت به آن مؤمن برتری دارد؟ پس عدالت خداوند کجاست؟ اگر فردی به امتحان وارد شود که پاسخ پرسش های امتحان را در دست داشته باشد، و افراد دیگر دست خالی به امتحان وارد شوند و فقط پرسش های امتحان به آنان داده شود و مجبور باشند، خودشان پاسخ ها را بیابند، پس عدالت بین آن ها در امتحان چگونه خواهد بود؟ مصیبت این است که بر اساس عقیده ی این بی خردان، فردی که با داشتن پاسخ ها به امتحان وارد می شود، پاداش بیشتری از فرد بیچاره ای می گیرد که به او ستم شده و پاسخ ها به او داده نشده است.

مسألة أن السباع لا تأكل من جسد خليفة الله في أرضه:

درندگان از جسد خلیفه ی خداوند در زمین نمی خورند

ودع عنك نهياً صريح في حجراته؛ وتعال إلى هذه المصيبة التي ينقض بها هؤلاء السفهاء إمامة الحسين (عليه السلام) ويعطون لمن لا يؤمن بالحسين (عليه السلام) العذر أن يقول إن الحسين ليس من خلفاء الله وليس إماماً معصوماً؛ لأنه لا يتصف بالصفة التي اشترطتموها لخليفة الله في أرضه.

«و داستان این چپاول را که در جای خود انجام گرفت، رها کن».[830] ... و سراغ این مصیبت بیا که این بی‌خردان امامت امام حسین (ع) را از بین می‌برند و به افرادی که به حسین (ع) ایمان ندارند این عذر را می‌دهند که بگویند: حسین از خلفای خدا نیست و امام معصوم نیست؛ به این دلیل که دارای آن ویژگی‌ای که خلیفه‌ی خداوند در زمین دارد، نیست.

فالحسین (عليه السلام) داست الخيل صدره، والخيل حيوانات أليفة، فمن باب أولى أن تأكل السباع من جسده، على أن أعداء الحسين (عليه السلام) تقصدوا أن يفعلوا هذا الفعل؛ وهو. أن يدوسوا جسده بالخيل، ليبينوا لمن تبعهم من السفهاء - الذين لا يفرقون عن هؤلاء بشيء - بأن الحسين ليس من خلفاء الله وليس له كرامة عند الله، فلو كانت له كرامة لمنع الله الخيل من أن تطأ صدره وجسده المبارك. انظروا كيف أن قاعدتهم لإنكار خليفة الله هي نفسها قاعدة هؤلاء السفهاء القائلين بهذه العقائد الفاسدة المنحرفة.

اسب‌ها، سینه‌ی حسین (ع) را لگدکوب کردند؛ در حالی که اسب حیوانی اهلی است. پس سزاوارتر است که درندگان از جسمش بخورند. دشمنان حسین (ع) نیز قصد انجام دادن این کار را داشتند. این که جسد او با اسب لگدمال شود تا برای افراد سفیهی که از آنان پیروی می‌کنند، بیان نمایند که حسین جزو خلفای خداوند نیست و نزد خداوند احترامی ندارد. اگر احترامی داشت، خداوند از این جلوگیری می‌کرد که اسب‌ها سینه‌ی او و جسد مبارکش را لگدکوب کنند. نگاه کنید که چگونه قاعده‌ی آنان برای انکار خلیفه‌ی خداوند، همان قاعده‌ی این بی‌خردان است که قائل به این عقیده‌ی فاسد و منحرفند.

ثم قد روي وبوضوح أنه قال إن جسده ستأكل منه سباع البر، قال الحسين (عليه

السلام):

به روشنی روایت شده است که ایشان فرمود که درندگان صحرا از جسد ایشان می‌خورند. حسین (ع) فرمود:

«كأنني بأوصالي تقطعها عسلان الفلوات بين النواويس وكربلاء فيملأن مني أكراشاً جوفاً، وأجربة سغباً لا محيص عن يوم خط بالقلم».

(گویا گریه‌های حریص دشت‌های نواویس و کربلا را می‌بینم که بند بند جسمم را از هم گسسته، شکمبه‌های تهی و مشک‌های خالی خود را از آن انباشته کنند. از آن‌چه با قلم تقدیر الهی رقم خورده، گریزی نیست).

وقالت زينب بنت علي (عليها السلام):

زينب دختر علی (ع) نیز فرمود:

«... فهذه الأيدي تنظف من دماننا وهذه الأفواه تتحلب من لحومنا وتلك الجثث الزواكي يعتامها عسلان الفلوات...».

(... این دست‌ها به خون ما آلوده است و این دهان‌ها برای خوردن گوشت ما به آب افتاده است؛ و درندگان بیابان سهم خود را از آن بدن‌های پاک و پاکیزه می‌برند. ...).

فهل سيلجأ أولئك إلى تأويل الروايات؛ ليخرجوا من المأزق الذي وضعوا أنفسهم فيه؟

آیا آنان به تأویل این روایات پناه می‌برند تا از تنگنایی که خودشان را در آن انداختند، بیرون بیایند؟

وإذا أولوا الروايات هل سيقبل المخالف الذي يريد الطعن بإمامة الحسين (عليه السلام) بهذا التأويل، أم أنّ الحجة ستكون له؛ لأن ظاهر الروايات حجة، أم سيقولون

إِنَّ هَذِهِ رَوَايَاتٌ لَا تَأْخُذُ مِنْهَا عِقَائِدٌ، فَيُقَالُ لَهُمْ: فَلِمَ أَخَذْتُمْ مِنْ تِلْكَ وَلَا تَأْخُذُونَ مِنْ هَذِهِ؟!!!

و اگر روایات را تأویل نمایند، آیا مخالفی که می‌خواهد به امامت حسین (ع) طعنه بزند، این تأویل را می‌پذیرد یا سخن او حجت است؟ چرا که ظاهر روایات حجت است. و آیا می‌گویند: عقاید از این روایات گرفته نمی‌شود. در پاسخ باید به آنان گفته شود: چرا از آن می‌گیرید و از این نمی‌گیرید؟!!

في الحقيقة إِنَّ هَذِهِ الْعِقَائِدُ تَكْشِفُ عَنْ خَوَاءِ عُقُولٍ مِنْ يَعْتَقِدُ بِهَا، بَلْ وَعَنْ عَدَمِ إِيْمَانِهِمْ بِالْقُرْآنِ وَبِعَدَالَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى.

در حقیقت، این عقاید نه تنها از خالی بودن عقل‌های معتقدین به آن پرده برمی‌دارد، بلکه حاکی از عدم ایمان آنان به قرآن و عدالت خداوند سبحان و متعال می‌باشد.

فالحجج أو خلفاء الله في القرآن بشر، يشاركون الآخرين بالصفات الجسمانية الإنسانية، وليس لهم صفات خاصة بحسب القرآن، (قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا) [الكهف: 110]، فكيف يصح من عاقل تبني عقائد باطلة منحرفة مخالفة للقرآن والحكمة والمنطق والعدل الإلهي، بل وحتى لروايات آل محمد (عليهم السلام) الموافقة للقرآن؟!!

حجج یا خلفای خداوند در قرآن بشرهایی هستند که با دیگران در صفات جسمانی انسانی مشارکت دارند و بر اساس قرآن، صفات ویژه‌ای ندارند: «بگو من هم مثل شما بشری هستم و [لی] به من وحی میشود که خدای شما خدایی یگانه است. پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد، باید به کار شایسته بپردازد و هیچ کس را در بندگی پروردگارش شریک نسازد» ([831]). پس چگونه برای یک فرد عاقل صحیح است که عقاید باطل منحرفی را که مخالف قرآن و حکمت و منطق

و عدل الهی است، بنا نهاد؟ این عقاید حتی با روایات آل محمد(ع) که موافق با قرآن است، نیز مخالفت دارد.

روی الصدوق عن الرضا (عليه السلام):
صدوق از امام رضا(ع) روایت می‌کند:

«إن الإمام مؤيد بروح القدس وبينه وبين الله عمود من نور يرى فيه أعمال العباد وكلما احتاج إليه لدلالة اطلع عليه ويبسطه فيعلم ويقبض عنه فلا يعلم والإمام يولد ويلد ويصح ويمرض ويأكل ويشرب ويبول ويتغوط وينكح وينام وينسى ويسهو ويفرح ويحزن ويضحك ويبكي ويحيى ويموت ويقبر ويزار ويحشر ويوقف ويعرض ويسأل ويثاب ويكرم ويشفع ودلالته في خصلتين في العلم واستجابة الدعوة.....» [832].

(امام با روح القدس تأیید شده است و بین او و خداوند، ستونی از نور است که اعمال بندگان را در آن می‌بیند. و هر زمانی که برای راهنمایی به آن نیازمند باشد، از آن آگاه می‌شود و برایش گسترش داده می‌شود، در نتیجه می‌داند؛ و از او گرفته می‌شود، در نتیجه نمی‌داند. امام متولد می‌شود و فرزنددار می‌شود و سالم می‌ماند و بیمار می‌شود و می‌خورد و می‌نوشد و ادرار و مدفوع می‌کند و ازدواج می‌کند و می‌خوابد و فراموش می‌کند و سهو و اشتباه می‌کند و خوشحال می‌شود و ناراحت می‌شود و می‌خندد و گریه می‌کند و زنده می‌شود و می‌میرد و وارد قبر می‌شود و زیارت می‌شود و محشور می‌شود و ایستاده می‌شود و بر او عرض می‌شود و از او پرسش می‌شود و به او پاداش داده می‌شود و مورد کرامت قرار می‌گیرد و شفاعت می‌کند؛ و نشانه‌ی او در دو ویژگی است: در علم و مُستجاب الدعوه بودن). [833]

أنصح كل من يبحث عن الحقيقة أن يتدبر القرآن:

هر فردی را که جست‌وجوگر حقیقت است، نصیحت می‌کنم که در قرآن تدبر

کند:

(أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٌ * قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَنَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَنَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ * قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بَأْذِنِ اللَّهِ وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ) [ابراهيم: 9 -

[11].

«آیا خبر کسانی که پیش از شما بودند، قوم نوح و عاد و ثمود و آنان که بعد از ایشان بودند [و] کسی جز خدا از آنان آگاهی ندارد، به شما نرسیده است؟ فرستادگان‌شان دلایل آشکار برایشان آوردند. ولی آنان دست‌هایشان را [به نشانه‌ی اعتراض] بر دهان‌هایشان نهادند و گفتند: ما به آن‌چه شما به آن مأموریت دارید، کافریم و از آن‌چه ما را به آن می‌خوانید، سخت در شکیم. پیامبران‌شان گفتند: مگر درباره‌ی خدا پدیدآورنده‌ی آسمان‌ها و زمین تردیدی هست؟ او شما را دعوت می‌کند تا پارهای از گناهان‌تان را بر شما ببخشد و تا زمان معینی شما را مهلت دهد. گفتند: شما جز بشری مانند ما نیستید می‌خواهید ما را از آن‌چه پدران‌مان می‌پرستیدند، بازدارید. پس برای ما حجتی آشکار بیاورید. پیامبران‌شان به آنان گفتند: ما جز بشری مثل شما نیستیم. ولی خدا بر هر یک از بندگانش که بخواهد منت می‌نهد؛ و ما را نرسد که جز به اذن خدا برای شما حجتی بیاوریم و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند» ([834]).

الذين يواجهون خلفاء الله في أرضه (الأنبياء/الأوصياء/الرسل/الأئمة)؛ يقولون لخلفاء الله أنتم مجرد بشر مثلنا لكم ظل ولا تؤثر أقدامكم في الحجر، وليست لكم صفات تميزكم ظاهرياً عنا، فإذا كنتم من الله فأتونا بصفات استثنائية، يعني بدون ظل وتؤثرون في الحجر، (قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ)، فيرد الرسل الأطهار علي هؤلاء المسوخ المنكوسة الذين لا يكادون يفقهون قولاً: (قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ).

افرادی که با خلفای خداوند در زمین (پیامبران، اوصیا، فرستادگان و امامان) مواجه می‌شدند، به خلفای خداوند می‌گفتند: شما فقط بشری مانند ما هستید که سایه دارید و گام‌هایتان بر روی سنگ تأثیری نمی‌گذارد و ویژگی‌های ظاهری ندارید که شما را از جهت ظاهری با ما متفاوت کند. اگر شما از سوی خداوند هستید، با ویژگی‌هایی استثنایی نزد ما بیایید. یعنی بدون سایه بیایید و قدم‌هایتان بر روی سنگ تأثیر بگذارد. «گفتند: شما جز بشری مانند ما نیستید. می‌خواهید ما را از آن‌چه پدرانمان می‌پرستیدند، بازدارید. پس برای ما حجتی آشکار بیاورید»

لم يقولوا لهم: لا، نحن ليس بشراً مثلكم، وتعالوا وانظروا فليس لنا ظل وأقدامنا تؤثر بالحجر ولا تؤثر بالأرض الرخوة. بل قالوا لهم: (إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ)، مثلكم ولنا ظل ولنا وزن محدد وأجسامنا كأجسامكم ونتزوج وننجب أطفالاً، ونأكل ونشرب ونمشي في الأسواق وترانا الناس.

خلفای خداوند نیز به آنان فرمودند: خیر، ما بشری مانند شما نیستیم. بیایید، نگاه کنید که ما سایه نداریم و گام‌هایمان بر روی سنگ تأثیر می‌گذارد و در زمین نرم اثری ندارد. بلکه گفتند: «ما جز بشری مثل شما نیستیم» ما مانند شما هستیم، سایه داریم، وزن مشخصی داریم، اجسام ما مانند اجسام شماست؛

ازدواج می کنیم و فرزنددار می شویم و می خوریم و می نوشیم و در بازارها راه می رویم و مردم ما را می بینند.

ولنرى نبياً من الأنبياء أولي العزم وهو موسى (عليه السلام)؛ هل كان يتصف بصفات معجزة كما يدعي المبطلون:

موسی (ع)، پیامبری از پیامبران اولوالعزم را بینیم که آیا همان طور که این افراد باطل مدعی هستند، با صفات معجزه آسا شناخته شده است:

(وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى * قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِي فِيهَا مَأْرَبٌ أُخْرَى * قَالَ أَلْقَاهَا يَا مُوسَى * فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى * قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى * وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةٌ أُخْرَى * لِنُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى) [طه: 17 - 23].

«و ای موسی در دست راست تو چیست؟ گفت این عصای من است، بر آن تکیه می‌دهم و با آن برای گوسفندانم برگ می‌تکانم و کارهای دیگری هم برای من از آن برمی‌آید. فرمود: ای موسی آن را ببنداز. پس آن را انداخت و ناگاه ماری شد که به سرعت می‌خزید. فرمود: آن را بگیر و مترس. به زودی آن را به حال نخستینش بازخواهیم گردانید؛ و دست خود را به پهلویت ببر، سپید بی‌گزند برمی‌آید. [این] معجزه‌ای دیگر است، تا به تو معجزات بزرگ خود را بنمایانیم» ([835]).

ما حاجة موسى (عليه السلام) لهذه الآيات لو كان - بحسب ما يدعون - يتصف بأنه في كل أحواله ليس له ظل وقدمه تؤثر في الحجر، وهي صفات معجزة عظيمة ولا يمكن تأويلها بحال!!!

اگر بر اساس ادعای آنان، موسی در همه‌ی حالات، سایه نداشته باشد و گامش بر روی سنگ تأثیر بگذارد، موسی (ع) چه نیازی به این آیات و معجزات دارد؟ در حالی که این‌ها ویژگی‌های معجزه‌آسای بزرگی هستند که اصلاً نمی‌توان آن‌ها را تأویل نمود!

(وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ) [الأعراف: 108].

«و دست خود را [از گریبان] بیرون کشید و ناگهان برای تماشاگران سپید [و درخشنده] بود» [836].

(فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ) [الأعراف: 107].

«پس [موسی] عصایش را افکند و به ناگاه ازدهایی آشکار شد» [837].

نقرأ القرآن ولا نجد أنّ الله يضيف إلى معجزات موسى (عليه السلام) أنّ له صفة معجزة؛ وهي أنّ قدمه تؤثر في الحجر أو أنه يتصف بأنه ليس له ظل. أليس الأولى أنّ يحتج الله لنبوة موسى (عليه السلام) بقدمه المؤثرة في الحجر لو كانت قدم موسى (عليه السلام) تؤثر في الحجر. وأثرها باق، أليس أثرها الباقي دليلاً قطعياً لا يؤول ولا يمكن رده، وأفضل من عصاه التي تعود كما كانت، فيقال عنها بسهولة إنها سحر، وإنه كبيركم، وإنهما سحران تظاهرا؟!!!!

در قرآن نمی‌بینیم که خداوند به معجزات موسی (ع) این را اضافه کرده باشد که صفت معجزه‌آسایی داشته باشد؛ این که گام ایشان در سنگ تأثیر بگذارد یا سایه نداشته باشد. اگر جای پای موسی (ع) در سنگ باقی می‌ماند، آیا سزاوارتر نبود که خداوند برای پیامبری موسی (ع) با گام او که در سنگ تأثیر می‌گذارد، استدلال کند؟ آیا اثر باقی‌مانده‌ی آن، دلیل قطعی و غیر قابل تأویلی نیست که امکان رد آن وجود ندارد؟ آیا بهتر از عصای او نیست که به راحتی در مورد آن

گفته شد: سحر است و او بزرگ شماست و این دو سحرهایی هستند که آشکار شدند؟!!

وأین الحکمة فی أن یعطیه الله آية الید البیضاء والعصا الی تحول إلی ثعبان؛ فی حین أنه یتصف بصفات معجزة أعظم من هذه المعاجز الوقتیة، فهو بحسب أصحاب هذا المعتقد لیس له ظل ویؤثر قدمه فی الحجر ولا یؤثر فی الأرض الرخوة، ألا تکفی قدم توثر فی الحجر وتخرّب أرضیة قصر فرعون الحجریة، لیری ویلمس کل الناس معجزة لموسی؟!!!

حکمت در این که خداوند به او نشانه‌های دست سپید و عصای قابل تبدیل به مار داد، چه بود؟ درحالی که ایشان ویژگی‌های معجزه‌آسای بزرگ‌تری از این معجزات موقت دارد. بر اساس این اعتقاد، او سایه نداشت و گام‌هایش در سنگ تأثیر می‌گذاشت و در عین حال گام‌هایش در زمین نرم تأثیر نمی‌گذاشت. آیا گامی که در سنگ تأثیر بگذارد و زمین سنگی کاخ فرعون را تخریب کند، کافی نیست تا همه‌ی مردم معجزه‌ی موسی(ع) را ببینند و لمس کنند؟!!

ألیس الأولى أن یقول لهم موسی (علیه السلام): انظروا قدمی. توثر. فی الحجر. ولا توثر فی الأرض الرخوة ولیس لی ظل، أو علی الأقل یضیف هذه إلی تلك، فهل قال هذا موسی (علیه السلام)، هل احتج بقدمه المعجزة؟!!

آیا سزاوار نیست که موسی(ع) به آنان بگوید: به گام من نگاه کنید که در سنگ تأثیر گذاشته است و در زمین نرم تأثیر نگذاشته است و من سایه ندارم؛ یا حداقل این‌ها را به آن معجزات اضافه می‌کرد. آیا موسی(ع) این را بیان کرد؟ آیا به گام معجزه‌آسایش استدلال کرد؟!!

ربما سیضطر أصحاب هذه العقائد الفاسدة المخالفة للقرآن إلی استثناء موسی من هذه الصفات الی یفرضون توفرها بخلیفة الله فی أرضه فی کل حال!!!

چه بسا افرادی که این عقاید فاسدِ مخالف قرآن دارند، موسی را از این صفات مستثنی می‌کنند؛ صفاتی که بودن آن در خلیفه‌ی خداوند در زمین و در هر حالت را لازم می‌دانند!!!

وأخيراً أقول: لو كان الأمر كما يقول هؤلاء الذين لا يكادون يفقهون قولاً؛ فلماذا إذن احتج علي (عليه السلام) بنص رسول الله (صلى الله عليه وآله) عليه، ألم يكن الأجدر به أن يحتج بصفاته المعجزة التي لا تفارقه؟! ألم يكن الأجدر بعلي (عليه السلام) أن يقول لأبي بكر: أنا ليس لي ظل، وتعالوا يا مسلمين انظروا لي أنا ليس لي ظل وأنا خليفة الله في أرضه لأنه ليس لي ظل؟! ألم يكن الأجدر بعلي (عليه السلام) أن يريهم أن قدمه تؤثر في الحجر ويثبت إمامته بهذه الصفة!!!

در آخر می‌گوییم: اگر موضوع چنان که این افراد کم‌خرد می‌پندارند، باشد؛ پس چرا علی (ع) به نص رسول‌الله (ص) نسبت به خودش استدلال نمود. آیا برای ایشان بهتر نبود که با ویژگی‌هایی که از او جدا نمی‌شوند، استدلال می‌کرد؟! آیا برای علی (ع) بهتر نبود که به ابوبکر بگوید: من سایه ندارم. ای مسلمانان بیابید و مرا ببینید که سایه ندارم. من خلیفه‌ی خداوند در زمین هستم، به این دلیل که سایه ندارم؟! آیا برای علی (ع) سزاوار نبود که به آنان گامش را نشان دهد که بر سنگ تاثیر می‌گذارد و امامت خودش را با این ویژگی اثبات کند!!

والله إن وصف من يعتقد بهذه السفاسف بالسفهاء ظلم للسفهاء؛ لأن السفية شخص لديه عقل، ولكن ربما بعض تصرفاته غير حكيمة، أما هؤلاء فطرحهم لهذه المعتقدات التي يضاهنون بها اعتقادات القبائل البدائية في مجاهل أفريقيا وتشابه قصص الجنيات، يجعلهم في مصاف مسلوبى العقول ولا عجب أن يكونوا كذلك، فمن تعرض لأولياء الله بالمحاربة سلبه الله عقله حتى لا يدري ما يقول.

به خدا قسم! توصیف فردی که به این مطالب بی‌اساس اعتقاد دارد، به بی‌خردی و حماقت، ستم به بی‌خردان و احمق‌هاست؛ به این دلیل که احمق

فردی است که عقل دارد، اما برخی از کارهایش غیرحکیمانه است؛ اما مطرح کردن این اعتقادات، که شبیه اعتقادات قبایل اولیه در مناطق ناشناخته‌ی آفریقا و داستان‌های آجنه است، این افراد را در ردیف افراد بی‌عقل و خرد قرار می‌دهد و تعجیبی ندارد که این‌گونه باشند. هر کس که در معرض جنگ با اولیای خداوند قرار گیرد، خداوند عقل او را از بین می‌برد، تا جایی که نمی‌داند که چه می‌گوید.

ولعل العجب لا ينقضي عندما تجد هؤلاء السفهاء مسلوبی العقول؛ يعرضون عن روايات هي نفس روايات الغائط الذي يعرفون به المعصوم كما يعتقدون، ولا أعرف لماذا أعرضوا عن روايات أن المعصوم يولد من الفخذ ولا يحمل في الرحم، فأنا لا أعتقد أنها ستجعلهم أسوأ حالاً مما هم عليه من عقائد مخزية كعقيدة الغائط قبهم الله، ففي ولادة المعصوم من الفخذ أيضاً وردت روايات، فلماذا لا يعتقدون بها، (أنه لا تحمل به أمه في الرحم، بل تلده من الفخذ الأيمن)، ولعلي سأذكرهم بها كي لا يغفلوا ترديد ما ضمن سلسلة العقائد المخزية التي يعتقدونها بالمعصوم ويعتقدون توفرها فيه دائماً وفي كل آن.

تعجب حدی ندارد، وقتی که می‌بینیم این سفیهان بی‌عقل از روایاتی که می‌گویند معصوم مدفوع ندارد، روی گردان می‌شوند، در حالی که براساس اعتقاد آنان معصوم با این ویژگی شناخته می‌شود. نمی‌دانم چرا از روایاتی که می‌گویند معصوم از ران زاده می‌شود و در رحم پرورش نمی‌یابد، روی گردان می‌شوند. من اعتقاد ندارم که این نوع روایات، وضعیت آنان را از وضعیت کنونی‌شان با این عقاید خوارکننده بدتر کند؛ مانند عقیده‌ی مدفوع نداشتن معصوم. خداوند آنان را زشت کند. در مورد ولادت معصوم از ران نیز روایاتی آمده است، پس چرا به آن اعتقاد ندارند. بر اساس این روایات، مادر فرد در رحم به او باردار نمی‌شود؛ بلکه او را از ران راست می‌زاید. شاید من این موضوع را از آن جهت به آنان یادآوری خواهم نمود تا فراموش نکنند این مسائل را در ضمن سلسله عقاید خوارکننده‌ای

که در مورد معصوم دارند، تکرار کنند و همیشه و در هر لحظه به آن اعتقاد داشته باشند.

[828]. فقد ورد مثلاً: "إنا معاشر الأوصياء لا نحمل في البطون وإنما نحمل في الجيوب ولا نخرج من الأرحام وإنما نخرج من الفخذ الأيمن من أمهاتنا" فعلى ما يفعله هؤلاء السفهاء المفروض يعتقدون بما ورد في هذا النص بالمعنى الحرفي له رغم أنه توجد روايات وأدعية عنهم (عليهم السلام) تبين بطلانه، فقد ورد أنهم (عليهم السلام) كانوا "فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ، وَالْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ، لَمْ تُنَجِّسْكَ الْجَاهِلِيَّةُ بِأَنْجَاسِهَا".

[829]. به عنوان مثال آمده است: (ما خاندان اوصیا در شکم‌ها باردار نمی‌شویم و در سینه‌ها باردار می‌شویم و از رحم بیرون نمی‌آییم و از ران راست مادرمان بیرون می‌آییم). با توجه به کاری که این بی‌خردان انجام می‌دهند، لازم است که به این متن کلمه به کلمه اعتقاد داشته باشند؛ با وجود این که روایات و دعاهایی از ایشان D وارد شده است که بطلان این ادعا را ثابت می‌کند. مثلاً: ((شهادت می‌دهم که تو نوری در صُلب‌های پر آوازه و رحم‌های پاک بودی و جاهلیت تو را با نجاست‌هایش نجس و آلوده نکرده است)).

[830]. فرازی از خطبه‌ی ۱۶۲ نهج البلاغه، کنایه از این که داستان غصب خلافت گذشت. مشکلات امروز با معاویه را دریاب. (مترجم)

[831]. قرآن کریم، سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۱۰.

[832]. عیون أخبار الرضا (علیه السلام) - الصدوق: ج 1 ص 193.

[833]. عیون اخبار الرضا، صدوق، ج ۱، ص ۱۹۳.

[834]. قرآن کریم، سوره‌ی ابراهیم، آیات ۹ تا ۱۱.

[835]. قرآن کریم، سوره‌ی طه، آیات ۱۷ تا ۲۳.

[836]. قرآن کریم، سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۰۸.

[837]. قرآن کریم، سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۰۷.